

## مجید یکتائی

## قسمت چهارم

## حافظ در سلك عشاق

هر يك از صوفیه در طی طریق و سیر معنوی سیر و سلوک را بتمرین و ممارست یکی از حالات یا توقف در یکی از مقامات نهاده اند از اینرو برخی از عرفا عقیده دارند حافظ در حال عشق و عاشقی کوشش نموده و عشق ورزیده و در سلك عشاق وارد شده و بمقام عاشقی رسیده است : از جمله صاحب مجالس العشاق گرچه کوشیده است غالب شعرا را از عشاق نشان دهد داستانهایی از عشق و عاشقی حافظ نقل میکنند و او را در سلك عشاق آورده اما در گفته‌های شاعر اشاراتی که دلالت بر این معنی و عشق حقیقی باشد بسیارست. گرچه حافظ ممدوح را نیز غالباً معشوق خواند ولی این دلالت آشکارست و آنها را نمیتوان حمل بر عشق مجاز نمود زیرا بگفته شاعری :

ترك دين و جان و مال و نام و ننگ  
در طربین عشق اول منزلت  
و حافظ چنین کرده و فرماید :

مرا تا عشق تعلیم سخن کرد  
و در این حال فرماید :

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان میجوی  
حافظ درباره عشق سخنان بسیار دارد که جای نقل آنهمه نیست .  
که آن متاع قلیل است و این متاع کثیر

## حافظ و ملامتیان

با ملاحظه سیر تحول و ترقی تصوف و توجه بمعانی و اصطلاحاتی که حافظ در غزلها بکار برده بمشرب غالب فرق صوفیه سخنانی فرموده و از مصطلحات آنها استفاده نموده چنانکه غزلیات حافظ را در گذشته از آنکه میتوان نتیجه فلسفه و طرز فکر خاص ایرانی شمرد میوه شش قرن تصوف پیش از او در ایران نیز میتوان دانست :

چنانکه از سخنان حافظ مشهودست غالباً حافظ از صوفی‌گری و علم و مدرسه و صومعه یا از مدرسه و خانقاه از هر دو روگردانست و این مفهوم را در اشعار بسیار بیان فرموده :  
در میخانه‌ام بگشاکه هیچ از خانقه نکشود      گرت باور بود ورنه سخن این بود و ما گفتیم  
و همچنین :

حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز      فتاد در سر حافظ هوای میخانه  
و صریحاً فرماید که دل از مدرسه و خانقاه سیاه گشته است .

مراد من ز خرابات چونکه حاصل شد      دلم ز مدرسه و خانقاه گشت سیاه  
در مورد مقایسه خانقاه و خرابات :

تو خانقاه و خرابات در میانه مبین      خدا گواست که هر جا که هست با اویم  
این عقیده را صوفیه ملامیه و اوئسی‌ها هر دو فرقه بیان داشته‌اند درین صورت حافظ یا باید اوئسی و یا ملامتی باشد ولی از دقت بسیاری از عقاید او که بمشرب ملامیه گفته طریق سالک معلوم میشود همین مفهوم خانقاه و مدرسه را شیخ بهائی گویا تعقیب کرده باشد که فرماید :  
اندرین ویرانه پر و سوسه      دل گرفت از خانقاه و مدرسه  
و عرفا درین معنی بمشرب ملامیه گویند .

خراباتی شدن از خود رهائست      خودی کفرست اگر خود پارسائست  
و همچنین بسیاری از عقاید او که بظاهر اضداد است بمشرب ملامیه در نهایت لطف معنی است و غالباً این اضداد بمذهب ملامیه معانی روشن دارد .

**ملامیه یا ملامتی‌ها** فرقه‌ای از صوفیه بوده‌اند که طریق اظهار و ملامت پیش گرفته‌اند این فرقه را بمناسبت پیروی از ابو صالح حمدون بن عمارة قصار بنام قصاریه و پیروان با یزید بسطامی را از این فرق بمناسبت نام او که با یزید طیفوری بن عبسی بسطامی است و طریق سکر و ملامت داشته طیفوری گویند و چون طایفت اخیر اهل خلوت و عزلت بوده و از شطحیات پرهیز نداشته‌اند از مطالعه عقاید حافظ ممکنست نخست بطریق با یزید رفته و بعد از گوشه نشینی و عزلت و خلوت نشینی دوری جسته باشد .

هنگامیکه حافظ از سفری بشیراز برگشته دلق بسطامی برای قلندران که خود فرقه‌ای از ملامتی‌ها بوده‌اند ره آورد سفر آورده است :

سوی رندان قلندر بره آورد سفر      دلق بسطامی و سجاده طامات بریم

ملامتی‌ها بمناسبت انتخاب این مقام در طریقت با این نام معروف شده‌اند و عقیده دارند حجاب بزرگ میان سالک و حق نفس است از اینرو جهاد بانفس و تحقیر و خوار داشتن آنرا شرط لازم طریقت دانسته و گویند :

درواه ماشکسته دلی میخزند و بس      بازار خود فروشی از آن سوی دیگرست

همچنین :

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست کفرست در این مذهب خود بینی و خود رایی بزرگترین آفت شخص خود خواهی است و هر قبله ای که بینی بهتر از خود پرستی، و برای مبارزه بانفس بوسیله اظهار و نشر و پنهان داشتن فضائل و نیکیهای خود و از طریق ملامت از مقبولیت خویش نزد خلق میکاهند .

ملاطیها میگویند زاهد و صوفی برای وصول بمدارج عالی زهد و تقوی و تقرب بحق کوشش میکنند و اعمال آنها در بادی امر از راه صدق و صفا است ولی هنگامیکه زاهد بدرجات عالی رسید و صوفی بمقام قطب و پیر خانقاه و مریدان بیشمار بدور آنها گرد آمد و مورد تکریم و احترام قرار گرفتند و دست شیخ و پیر را بوسه دادند نفس اماره شیخ و زاهد و صوفی سالک را از طی طریق باز خواهد داشت و واصل از وصول بازمانده و توجه او از مقام خالق بخویش معطوف میگردد ! پس سالک عارف باید در این هنگام با ملامت خویش و نشر و اظهار مریدان را از دور خود بپراکند و نفس سرکش را تادیب نماید و مانع آن گردد که غرور و نخوت و خود خواهی و خود بینی بسالک دست دهد آنجاست که نقش صوفی زرق میشود و خرقة اوسالوس و لازمست خط بطلان بر نقش خود خوانی کشد و خرقة بمی رنگین کند یا بسوزد و نذر فتوح صومعه در وجه می نهد :

صوفی بیا که خرقة سالوس بر کشیم وین نقش زرق را خط بطلان بر کشیم

نذر فتوح صومعه در وجه می نهیم دلخ ریا بآب خرابات بر کشیم

رسم بوده است که صوفیان برای گشایش صومعه نذرها و رسوم معمول میداشته اند و اما صرف نذر و صومعه در وجه می بزرگترین ملامت نفس بوسیله ارتکاب بزرگترین عمل زشت نزد متشرعین است .

ملامتیها مخالف نام و آوازه و نام و تنگ و آنچه رنگ خودی و خود نمائی و خود ستائی و خود پرستی بخود گیرد بوده اند :

گرچه بدنامی است نزد عاقلان ما نمیخواهیم تنگ و نام را

و درین معنی گویند «مارا بنام و تنگ جهان احتیاج نیست» یا «نام و نشان نشانه دلهای بیغم است» زیرا رقم سود و زیان و بدی و نیکی نام چیزی نیست که سالک را فریب دهد چنانکه حافظ فرماید :

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی پیش رندان رقم سود و زیان اینهمه نیست

ملامتیها از ظهور باک ندارند و میگویند با شراق و بسدون وضع و مجازات میتوان از بزرگان زمان استفاده نمود دل سالک طالب باید منشأ اشراق و مستعد کسب فیض و ادراک گردد و مسئله ظهور یکی از مسائل مهمی است که صوفیه را بدو دسته پادرتقسیم نموده و منشأ اختلاف

بسیاری از عقاید آنها مخصوصاً عقاید اشعریها و معتزله که فرقه اول عقیده بظهور و دیدار دارند شده . ملامتی از روی وریا پرهیز دارد چون دیگر مردم زندگی میکند و مقام و منزلت خاصی بر سایر مخلوق برای خویش قابل نیست ولی کوشش میکند که خود را بمرحله سر قدر و رضای محض رساند . شاید وقتی بعضی صوفیه بحافظ نسبت روی وریا داده اند و چون بروی این نسبت بسیار گران آمده بطعن فرموده :

گفتی از حافظ ما بوی ریامی آید آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی ملامتی از ذات صفات و سرچشمه وجود بدمی مدد گیرد و این دم ممکنست از دم صبح و انفاس نسیم باشد :

غنچه گوتنگدل از کار فرو بسته مباش کز دم صبح مددیایی و انفاس نسیم

و دم سالک طالب را نیز اثر باشد :

گلبن عشقت نه خود شد دلفروز ما دم همت بر و بسگماشتیم

و درین معنی باز .

فرورفت از غم عشقت دمدم دم میدهی تا کی دمار از ما بر آوردی نمیگویی بر آوردم علاوه بر این ملامتی از یار غایب پیک و برید و باد صبا و نسیم کسب فیض کند و از خاطر رندان مدد جوید و از همت مردان یاری طلبید :

نسیم باد صباد و شم آگهی آورد که روز محنت و غم رو بکو تهی آورد

صبا وقت سحر بومی ز زلف یار میاورد دل شوریده ما را بیودر کار می آورد

دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد

ملامتی هر گز اظهار نیکو کاری و زهد و تقوی و فضل نمیکند و کوشش دارد فضائل و اعمال نیک خویش را از مردم مخفی دارد تا خود خواهی بسالک دست ندهد گوید خداوند از نیکی و بدی آدمی خبر دارد دیگر احتیاجی نیست که مخلوق خبر داشته باشد همچنین از اعمال نیک خویش انتظار پاداش نیکو و ثواب اخروی هم ندارد زیرا توجه با جزو ثواب سالک را از توجه بمبدأ منحرف و متوجه آسایش خویش در آخرت نماید که قسمتی خود خواهی و نفس پرستی است بمعنی بهتر زهد و تقوی را برای منزلت دنیوی و ثواب اخروی هیچیک نخواهد و سخنان واعظ را از جهت عوام فریبی و فریب دادن طفلان دانند .

چو طفلان تا کی ای واعظ فریبی بسبب بوستان و جوی شیرم